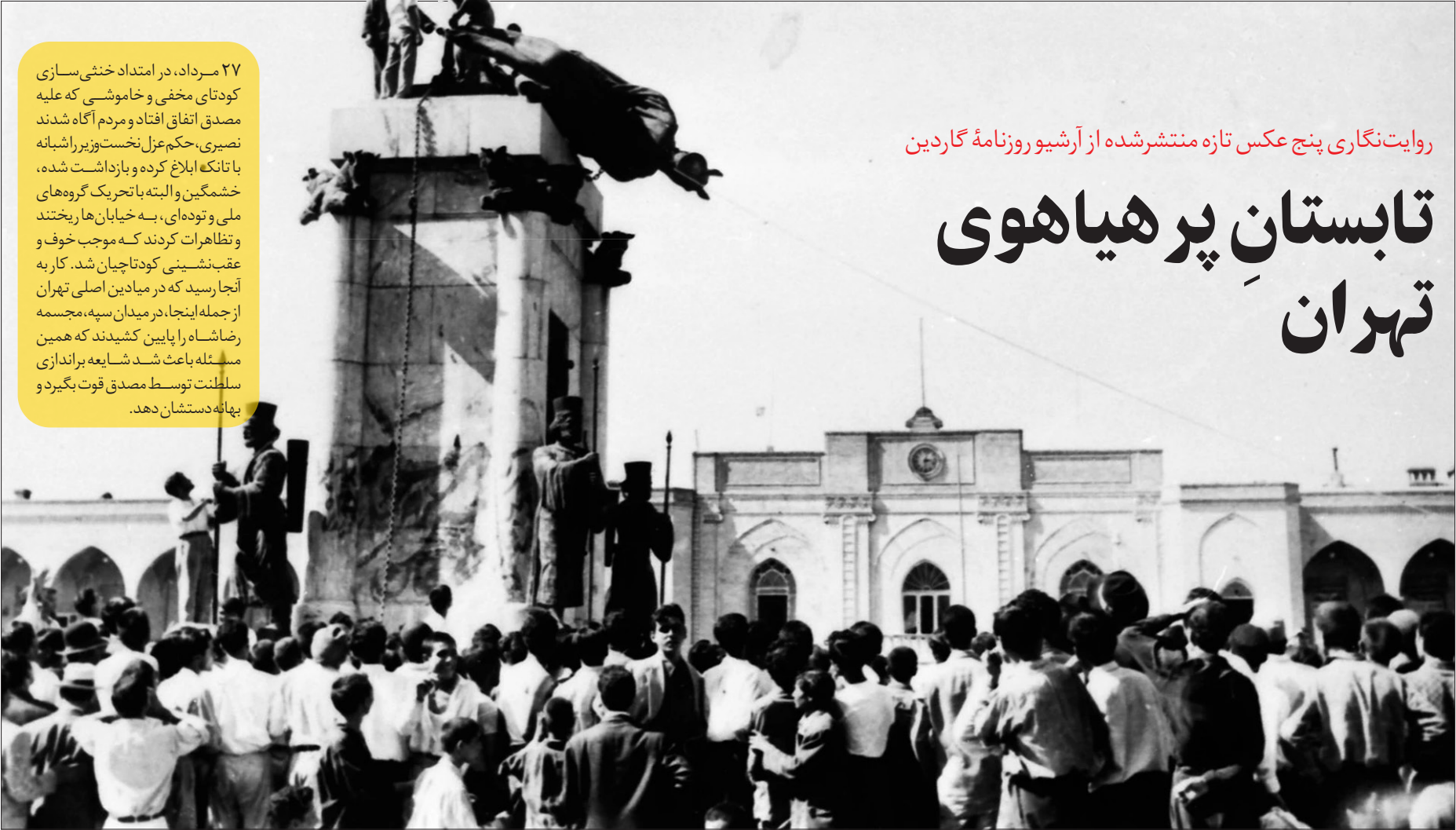


کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ وقتی روی داد که روشن‌فکران تصور می‌کردند ایران نیاز به یک چهرهٔ نوین برای دست‌یابی سریع‌تر به دنیای مدرن دارند؛ اما آن طرف کودتای ۱۳۳۲ زمانی به وقوع پیوست که محمد رضا شاه پهلوی بیش از پیش از مشروطه فاصله گرفته بود و نخست‌وزیرش محمد مصدق سعی داشت که ایران را بر بستر مشروطه به‌سمت حکومتی مطابق قانون اساسی سوق دهد. تفاوت واکنش چهره‌های فرهنگی به کودتای ۱۲۹۹ و کودتای ۱۳۳۲ را می‌توان در نوع نگاه به نقش کودتا، میزان امید به اصلاحات و فضای سیاسی حاکم بر هر دوره مشاهده کرد. در کودتای ۱۲۹۹ که منجر به سقوط قاجار و روی کار آمدن رضا خان شد، بسیاری از چهره‌های فرهنگی به این رویداد با دیدگاه نسبتاً امیدوارانه نگاه می‌کردند. آن‌ها کودتا را فرصتی برای پایان دادن به هرج‌ومرج سیاسی و ضعف حکومت قبلی می‌دیدند و معتقد بودند رضاشاه می‌تواند ایران را به‌سمت مدرنیزه شدن و توسعه ببرد. در نتیجه، برخی از روشن‌فکران و نویسندگان با خوش‌بینی از تغییرات حمایت کردند و به اصلاحات اجتماعی و فرهنگی امید داشتند. البته دراین‌میان نگرانی‌هایی دربارهٔ استبداد و محدود شدن آزادی‌ها نیز وجود داشت، اما غالب واکنش‌ها ترکیبی از امید و نگرانی بود. در آن سو واکنش چهره‌های فرهنگی به کودتای ۱۳۳۲ که با دخالت آمریکا و بریتانیا علیه دولت مصدق انجام شد، غالباً منفی‌تر و انتقادی‌تر بود. کودتای ۱۳۳۲ به‌عنوان بازگشت دوباره به سلطنت پهلوی و پایان دولت منتخب مردم تلقی می‌شد، بنابراین بسیاری از روشن‌فکران و هنرمندان آن را سرکوب ارادهٔ ملی و ضربه به دموکراسی می‌دانستند. این کودتا موجی از ناامیدی، خشم و سرخوردگی را در میان نخبگان فرهنگی به دنبال داشت. آنان که به دموکراسی، آزادی‌های سیاسی و استقلال ملی اهمیت می‌دادند، به‌شدت با این کودتا مخالفت کردند و آن را نمادی از دخالت خارجی و نقض حق مردم قلمداد کردند. این نفرت و ناامیدی را می‌توان در ادبیات و فرهنگ و هنر این دوره لمس کرد. خلاصه این‌که واکنش چهره‌های فرهنگی به کودتای ۱۲۹۹ با امید به اصلاحات و مدرنیته همراه بود، درحالی‌که واکنش به کودتای ۱۳۳۲ عمدتاً انتقادی، ناامیدانه و اعتراض‌آمیز بود؛ چراکه کودتای دوم با دخالت خارجی و سرکوب دموکراسی همراه بود و فضای سیاسی و فرهنگی ایران را به‌شدت تحت تأثیر منفی قرار داد.

روایت‌نگاری پنج عکس تازه منتشرشده از آرشیو روزنامهٔ گاردین

# تابستانِ پرهیاهوی تهران



با ۷۵هزار دلار بازی‌گردانان دون‌مایه و الواط و تن‌فروشان را خرید تا با آشوب، راه را برای یک تحرک غیرقانونی باز کنند. عاقبت پیرمرد را به جرم خدمت به ملت و وطن‌پرستی محاکمه و تبعید کردند و نسخهٔ ملی‌گرایی پیچیده شد. انگلیس صحنهٔ ایران را به آمریکا واگذار کرده بود و آن‌ها نیز این چنین شاه را منت‌دار خود کردند تا ربع‌قرن غارت و تحقیر آغاز شود. اکنون به یاد آن روز سیاه و مغموم، به آرشیو تصاویر روزنامه‌گاردین از لحظات ویران‌گر کودتای سیاه‌نگاهی انداختیم تا به یاد مجاهدت‌های وطن‌دوستان اشکی بیفشانیم و بر خیانت خودفروختگان افسوس‌سی خوریم و یادآوریم که این زخم، نخستین خسارت خصمانهٔ یانکی‌ها ضد ملت ایران بود.

برسانند و پس از ۱۲۶ سال از معاهدهٔ ترکمانچای غم از چهره ایرانیان بزداید، دچار یک سردرگمی درونی شد و اتخاذ تصمیمات خارج از اختیارات‌اش هم‌زمان شد با شوراندن و پراکندن اطرافیان و دوستان همراه‌اش در نهضت ازجمله سیدابوالقاسم کاشانی که بازی‌قشر مهم و بزرگ مذهبی و کف‌بازار را هدایت می‌کرد. به یک‌باره اعضای فراکسیون جبهه ملی که در مجلس غوغا می‌کردند و بارهبری مصدق، کشور را به استقلال اقتصادی رسانده و او را نخست‌وزیر کرده بودند، یا بریدند و یا از راه او برگشتند. با این حال، او و میلیون‌هوشیارانه کودتای اول را در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ خنثی کردند اما کریمیت روزولت که با چمدان یک‌میلیون دلاری به ایران آمده بود، تنها

دقیقاً ۴۵ سال پس از به‌توپ بستن مجلس و سرکوب نخستین قیام ملی ایرانیان که حول محور مردم‌سالاری شکل گرفته بود، خیزش دوم ملی نیز که بر مدار نفت، این ثروت عظیم و مهم ایران بنا شده بود ناپود شد؛ بازم با دخالت مستقیم اجانب و باز هم توسط مستبدترین حاکمان زمان! مشروطه، اول سرکوب و سپس دچار انحرافات شد ولی نهضت ملی، نخست توسط خناسان منحرف شد و سپس با ضربت کاری کودتا، تیر خلاص را به پیکرش زدند. محمد مصدق که برای مام‌وطن خواب و خوراک نداشت، پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و زمانی که (براساس آمار و اطلاعات) به لحاظ اقتصادی و سیاسی ایران را روی سنکوی پرش برده بود تا آن را به اوج عزت و پیشرفت

امیررضا محمدی

روزنامه‌نگار

گسسته است زنجیر هزار اهریمنی‌تر ز آن که در بند دماندست؛ پُشوتن مرده است آیا؟ و برف جاودان بارنده سام‌گرد را سنگ سیاهی کرده است آیا؟...

بخشی از شعر «قصهٔ شهر سنگستان» که توسط مهدی اخوان ثالث در سوگ شکست مصدق سروده شده است.



الواط کودتاچی



تسخیر رادیو

یکی از مهم‌ترین اهداف کودتاچیان، تسخیر رادیو در میدان ارک بود تا بتوانند صدای خود را به کل ایران برسانند و علیه دولت مستقر تبلیغات کنند. ساعت ۱۳:۳۰ نظامیان تحت‌امر فضل‌الله زاهدی به‌همراه شعبان جعفری و نوچه‌هایش، به‌سرعت وارد رادیو شدند و راه را برای حضور نخست‌وزیر فرمایشی برای اعلام کودتا باز کردند. از همان نقطه‌اما، برخی خودفروختگان مثل این افسر نالایق، شاه‌پرستان و ارادل را برای هدایت آن‌ها به‌سمت خانهٔ مصدق شورانندند و سخنانی علیه‌ملیون و حزب‌توده‌سر می‌دادند.



رسانه در آتش

این جاسدای غرّاورسانه وفادار به نهضت ملی است. دفتر روزنامهٔ باختر امروز در کوچهٔ نظامیهٔ بهارستان که توسط دست راست مصدق، سیدحسین فاطمی اداره می‌شد؛ همو که پیشنهاد ملی‌کردن نفت را داد و زبان سرخی داشت. شاه هم تمام دلخوری‌هایش از ملیون را بایشیدکردن او خالی کرد. این دود و خاکستر ناشی از سوختن صفحات و مقالاتی که در دفاع از ملت نگاشته شده بود و این تابلو کج‌شده و در شکسته هم تمام‌قد، نماد وضعیت دولت مصدق در ساعت ۱۰ صبح روز کودتا است.



عصر کودتا

اما این جا؛ قلب تپندهٔ نهضت ملی و سنگر مقابله با استعمار انگلیس است، خانهٔ مصدق السلطنه که در خیابان کاخ قرار داشت و این وضع پریشان، ساعت ۱۹:۳۰ روز کودتا است که اوباش اندکی پس از خروج پنهانی صاحب‌خانه، همه‌چیز را غارت کردند و حتی به چهارچوب پنجره‌ها و چرخ و چراغ اتومبیل‌ها هم رحم نکردند. خاکش را شخم زدند و روی در و دیوار علیه مصدق شعار نوشتند. و این، سکانس پایانی سیاه‌ترین روز تاریخ معاصر بود.

این الواط چاقوکش و اوباش عریده‌زن که جیب‌شان از پول برادران رشیدیان پر و گوش‌شان به امر طیب و شعبان جعفری حاضر است، با این ظاهر مظلوم و سینه‌های چاک‌زده، جنازه‌ای را از خودشان که معلوم نیست چگونه و به‌دست چه کسی به این روز درآمده، سر دست گرفته‌اند و علم خون‌خواهی بر ضد مصدق و ملیون برداشته‌اند. این صحنه و تصویر خود به تنهایی گویای این است که برای پایین کشیدن یک دولت ملی و قانونی، چه پلشت‌های انسان‌نمایی را اجیر کردند.